



۲۰۱۸/۰۶/۱۹

س. ح. روغ

موضع جناب راوش؛ و موضع جناب پدرام چرا موضع ما نیست؟

«... کویر بزرگ و بزرگ تر می شود...
وای بر آن که کویر را پنهان می دارد»

نیچه

« ننگ و نام »

بحثی با نویسنده پُرکار جناب سلیمان راوش

قسمت اول

بخش چارم

بند دوم

۱

ادعا هایی که جناب لطیف «پدرام» مطرح می کند، که چقدر خلاف عادت هستند یا نیستند، بجایش؛ آنچه بیشتر جالب توجه می کند، این که با این ادعا ها یک شخصیت خلاف عادت در میدان سیاسی لنگر انداخته است که «سخن سیاسی» ما را دنگر انداخته است؛ معیار در این باره که ما سخن سیاسی نداریم، همین است که «پدرام» با خود چل قومی همه آنچه را خودش «چلند سیاست» می نامد، ناچل ساخته است.

در این باره که پیام «پدرام» چی است، در ذیل پام می کنیم؛ اما اول تر این سوال پیش می براید که ما پدیده ای از رقم «پدرام» را در کجا مقام می کنیم؟ به این سوال ما جواب روشنی نداریم و به همین علت تا کنون هم ما بجای این

که از مایه سخن وی بپرسیم؛ مثل این است که از سایه خود در یخن وی بپرسیم؛ چرا ما کمتر به «پدرام» و رویکردش نام داده باشیم؟ و بیشتر به وی و هرچه کرد دشنام داده باشیم؛ بمانند جناب شفیع عیار^۱ که می گوید: ««پدرام» مثل حکمتیار یک جوز پوچ است»؟

«پدرام» در مقابل فشار اتهامات، از خود دفاع کرد:

« آیا ما خود ما موضع گرفتیم و یا از جایی توظیف شده ایم؟»^۲

فهرست اتهامات درازتر ساخته شدند؛ و اینجا و آنجا، مستنداتی هم برای آن ها ذکر شد^۳؛ تنها این نیست که ما جز این که بر شخصیت ها تاپه بزنیم، کار دیگری یاد نداریم؛ از این هم نابجا تر دچار این بد فهمی هستیم که برای این که یک کسی را از میدان سیاست بیرون انداخته باشیم، کافی است که بر او تاپه زده باشیم؛ اما نمونه «پدرام» نشان می دهد که این یک شیوه موفق نیست؛ در کشوری که تا به گردن در هرچه نا پسندیده، غرق هستند؛ نمی توان به یکی ایراد گرفت که پاچه ات پنج پارچه است! و بعد خندید که دیدی پرانچه ره پراچه کردم!

به تصریح می نویسیم که نمی توان «پدرام» را با اتهامات تهدید کرد؛

به تصریح می نویسیم که نوشته حاضر نه تنها در پی اتهام بستن به «پدرام» نیست؛ بل وقتی مقصد، تنها و صرف اتهام زدن باشد، ما مصممانه در حمایت از «پدرام» می ایستیم!

نگاه ما در این موضع گیری نه به سفارش "اخلاقی" ولتری است، که گفت با تو مخالفم، اما از حق تو برای ابراز نظر حمایت می کنم؛ و نه به تعارف خشک میل در باره آزادی است؛ نگاه ما در این جا نه ایجابی است، نه سلبی است؛ نگاه ما در اینجا به وضعیت هراس انگیز فقدان ما است؛

وقتی کسی پیش می براید و می گوید به آنانی که جرأت می کنند چنین و چنان بگویند، «مهاجر کارت» داده شود؛ این کس، هنوز، همان قبیله را هم نمی شناسد، که گفت:

«اگر من گفتم که منم؛ و تو گفتی که منم؛ نه منم؛ نه تویی!»

«اگر من گفتم که تویی؛ و تو گفتی که تویی؛ هم منم، هم تویی!»

فلسفه سیاسی، اساساً، بدور مفهوم «تو»، بدور مفهوم «دیگری»، دایر می شود؛ هنوز در آغاز قرن بیستم، "مارتین بویر"، در کتاب «من و تو»، نشان داد که حذف «تو» از گفتمان سیاسی، همان توتالیتاریزم است؛ این کس که می گوید برای شان «مهاجر کارت» داده شود، بداند که، با دستان خود، «پدرام» را در مسند برحق می نشاند، چون ادعای «پدرام» درست همین است که در این جا «توتالیتاریزم قومی» برقرار است!

و آن کس که می گوید هر کس که به مذاق دهان من ظرافت نکرد، آن کس «حرّامی است»؛

^۱ - شفیع عیار؛ مورخ. (۲۰۱۷/۱۲/۱۶)

^۲ - پدرام؛ مورخ. (۲۰۱۵/۰۲/۰۸)

^۳ - اعظم دادفر سینتا نوشت که مقامات ایرانی در باره پدرام به وی توصیه هایی کرده اند: سیاست افغانستان، روایتی از درون؛ ص ۴۱۷

این کس اول برود و بزاق خود را نظافت کند؛ و سپس به این حقیقت اضافه کند که سوال سیاست این نیست که کسی حرامی است؛ یا نیست؛ این سوال، یک سوال **طب عدلی** است؛ سوال سیاست یک سوال دیگر است: سوال سیاست این است که «حرامی» هم «حق دارد» که «حرامی» باشد!

و بعد؟ بعد به گلنور بهمن گوش بدهیم که نوشت:

«من تمام مردم افغانستان را یکسان دوست میدارم. . . هیچ انسان ستوده بی را به بهانه تعلق خونی و تباری اش، نفرین نمی کنم. اگر مانند شماری از لچک های دنیای مجازی از بام تا شام پشتون و هزاره و تاجک و اوزبیک را دشنام بدهم و قوم خودم را مالک بلامنازع افغانستان و یگانه قوم با افتخار و با فرهنگ قلمداد کنم، هزاران آدم متعصب و ابله رهبر می خوانندم. اما من هیچ وقت نخواسته ام و نمی خواهم قهرمان مشتکی ابله و فاشیست باشم، زیرا جداً باور دارم که «ستوده جاهلان، جاهلان اند»...

این آدم هایی که تازه می خواهند ثابت کنند که در افغانستان هیچ قوم اکثریت نیست. . . من در پشتونخوا، در یک قدمی زندان و شکنجه و مرگ، در مصاحبه ای . . . افغانستان را خانه اقلیت های ملی خوانده بودم و با صراحت تمام گفته بودم که در افغانستان هیچ قومی اکثریت نیست...
یک حقیقت تلخ دیگر را. . . گفته باشم:

به خودم اجازه نمی دهم که انسانی را به بهانه وابستگی به فلان قوم، و قومی را به بهانه این که به زبان من سخن نمی گوید، و با دودمان من از یک ریشه سرنکشیده است، اهانت کنم و بی وطن و بی فرهنگ و حرامی بخوانم...
نمی خواهم با اهانت کردن به یک قوم، شرف و وجدانم را لگدمال کنم...»^۴

به تصریح می نویسیم که **وطن**، یک مفهوم **اجدادی** نیست؛ به تصریح می نویسیم که هیچکس، تحت هیچ عنوانی، مجاز نیست حق داشتن وطن را از کسی سلب کند! «همه» حق دارند در این وطن صیام کنند؛ و همه حق دارند در این وطن به «خیزمن النوم» قیام کنند!

و نوشته حاضر در پی پوچک کاری و کوچک نگاری «تضادها(!)» هم نیست؛ نوشته حاضر حتی در پی گشودن راز ها نیست؛

نوشته حاضر در پی تدقیق مقدمات است، از این نظر که ما از مقدماتی که یقینی نیستند، غالمغال هایی جور کرده ایم که تلقینی هستند؛ می خواهیم در تدقیق مقدمات از وصف به تبیین بگذریم؛ از جذبات فراتر برویم؛ هوشیاری را دریابیم؛ و، به گفته دکارت، بدان حدی از هوشیاری نایل شویم که به سوال های نو صدا کنیم؛ و تا آن حد جلو برویم که سوال های نو را از طریق ابطال سوال های قبلی پیدا کنیم!

بگفته مولانا

مرغ جذبه، ناگهان پرد ز عَش

چون که دیدی صبح، شمع آنگه بکش!

^۴ - گلنور بهمن؛ فیسبوک؛ ۱۳،۰۶،۲۰۱۸

معضل این نیست که گپ های «پدرام» ما را چرا و چقدر نگران می سازد؟ معضل این است که عادت ما به مشغله با دهن باز شخص، ما را از دیدن واقعیت هایی غافل ساخته که در عقب "شخص"، دهن باز کرده اند؛ معضل این است که ما نمی خواهیم پرتگاه ها را ببینیم! ما نمی بینیم که ما همه بر لبه پرتگاهی ایستاده ایم که از هر طرف فقط به نابودی گشوده می شود!

معضل این است که ما نمی خواهیم شگاف های اجتماعی را ببینیم!
سخن را بی پرده می سازیم:

"پدرام" همان رُخداد ما است که ما در باره آن داد می زنیم، اما نمی خواهیم آن را «رُخ بزنییم»!
بیدار شویم و فرا بگیریم که ناکسان، ما را آن چنان بیکس ساخته اند که ما ناگزیر هر شخص خود را کس بشماریم!
وانگهی «پدرام» در میان سیما های مطرح در کابل کنونی، که هوای آن عفونت زده است، از شمار اشخاص درس خوانده است؛ شاعر و ژورنالیست است؛ و «پدرام» آن چه را که می گوید از پشت پرده نمی گوید؛ آن چه را که می گوید، پت و پنهان نمی گوید؛ «پدرام» آن چه را که می گوید، علنی و عیان می گوید؛
به تصریح می گوئیم که این که «پدرام» گپ های خلاف عادت می گوید، این خیانت نیست؛ گپ های خلاف عادت، حتی اگر «پدرام» گفته باشد، نه تنها چیز های شوم نیستند، بلکه ما برای بیرون جهیدن از عطالت غفلت انگیز کنونی درست به گپ های خلاف عادت اشدّ ضرورت داریم؛

این همه باب و ناباب بسوی «پدرام» پرتاب می شود؛ در مقابل «پدرام» چی گفت؟ «پدرام» می گوید:
دشنام ندهید! بیایید بحث کنیم!

و این درست همان **چلنج خلاف عادت** است که از «پدرام» می شنویم؛ حقیقتاً بسیار خلاف عادت است که در یک کشوری که چندین دهه می شود نه تنها بحث، بل هرگونه تجربه را، هم، منفجر و ویران ساخته می روند؛ در همین کشور یک آدم از مسیر این فجر، نالان می آید که : بیایید بحث کنیم!
نوری ببین که از کجا تابان می آید!

و هر طرف می خوانیم، گرد بسیار برخاست، اما یکی هم به این روی نکرد که با رویکرد «پدرام»، فراگردی از دروازه بحث، بساخت.

ختم قسمت اول



موضع آقایان راوش و پدرام موضع ما نیست (ق ۱)

Rogh_h_maoze_rawesh_o_pedram_maozemaanest_q1.pdf